

«آمر صاحب» در مسند قدرت و حاکمیت

"آمر صاحب" پس از سه دهه جهاد بالاخره طعم پیروزی را چشید. استقرار حکومت دکتاتوری دینی و مذهبی که وی سه دهه عمرش را در گرو آن گذاشته بود توسط "آمر صاحب" و بقایای رژیم پرچمی و خادیسیت ها به مردم بلادیده افغانستان در هشتم ثور اعلان گردید. بیچاره مردم دو دهه در انتظار شکست تاریخی روسها و آزادی کشور شان مصیبت و رنج خارج از تصور را تحمل نمودند و تمام هستی شانرا در محراب آزادی به قربانی گذاشتند ولی در لحظه موعود برعکس میخواستند فریاد بزنند که "مرگ بر آزادی"، "زنده باد اسارت". زیرا مردم خلاف انتظار و توقع شان در سر چهار راه ها و در خم و پیچ هر کوچه نه آزادی اوران بلکه قصابان و آدم کشان حرفوی را دیدند که چشم بر مال، ناموس، اندیشه و آخرین قطره های خون شان دوخته اند. امیران و قوماندانان از پشاور، ایران و از سنگرهای پوشالی شان به کابل "تشریف" آوردند. شهر کابل به امارت های کوچک تقسیم گردید. هر امیر و قوماندان، رژیم اسلامی مطابق ذوق و سلیقه خودش را میخواست. کابل خون چکان و شهید به جنگلی شباهت پیدا کرد که درنده ترین و خونخوارترین حیوانات در آن تجمع کرده بودند. آخر هر امیر و هر قوماندان سهم خویش را می خواست و کشور های مداخله گر و جنگ افروز همسایه همچنان. در راس این همه امور "آمر صاحب" قرار داشت. هوادارانش اگر سواد خواندن و امضاء را داشتند وزیر و رئیس و... بودند و آنکه نه خواندن و نه امضاء گذاشتن را یاد داشت قوماندان صاحب بود که بود. در سر چهار راه و در خم کوچه خودش رئیس جمهور بود. اینکه در مدت فرمانروایی و "امریت" "آمر صاحب" در افغانستان و به خصوص بر شهریان کابل چه گذشت، هرباشنده کابل غمنامه طولی برای گفتن، نوشتن، سرودن و گریستن دارد. شاعر و نویسنده ای که تن زخمی اش را از برزخ کابل به برزخ پشاور رسانید طی نامه ای اوضاع و شرایط آنروزی کابل را به مطبوعات خارج کشور چنین ظریفانه و واقعبینانه به تصویر کشید:

"به شفافیت آب، روشن است که اگر گرد آوری شیشه پاره ها هر قدر هم هنرمندانه و ظریفانه صورت گیرد، نمیتوان از آن ها قلب پیش از شکستن را ساخت. هدف ام (کابل ویران) است، جائیکه امروز بیشتر از یک دیبوی مهمات و دخانیات نیست و ظاهراً در حیات لائبراتور سیاسی هزاران تجربه جهادی و جنایی هنوز آزمون نشده، فقط و فقط دودکش هایی برای بیرون دادن دود دارد و دیگر هیچ.

در زمین امروز کابل انگشت ها و ماشه های گره شده باقیمانده، همانگونه که در آسمانش از مدت ها به اینسو دود باروت و دود حشیش به هم آمیخته سوی عرش خدا میرود. دشواری های پیاپی مرگیار، کابل را اینک به کورگره ناگشودنی آنجنانی مبدل ساخته که کار باز کردن آن، از دست و دندان و قیچی گذشته و این کلاف در همباف به سان انبوهه پی از هزاران پرسش بی پاسخ و هزاران نکته بی مکان با لگد بیرحم آدمخواران قبله گم کرده، از پرتگاهی به پرتگاه دیگر میلغزد و تازه باز هم برای یکبار دیگر، در سرایشب تباهی شهروندان، کاسه صبر تلخ خویش را در دستانی شکسته و زخم خورده ای لرزانش بالا نگهداشته و در کشمکش چپ و راست ریش پهن های سپید پوش، منتظر کشاکش فاجعه یک کبریت و کبریت یک فاجعه در سرزمینی هست که کمترین جرعه آتشبارش بم و خمپاره است.

اگر قرار باشد، برای بازماندگان کابل امروز شعری بسراییم، به مشکل نیم مصراع خواهد شد، شاید کمتر از آن و شاید هم به کوتاهی "همه یارانند به پریشانی" و هیچ... و اتفاقاً آن سوتر در گستره حقیقی شهر کابل (که به مساحت خیرخانه و کارته پروان خلاصه شده است). آنکه خوب میدود و خوب میتازد و به خیالم که بیشتر پنجشیر تازی میکند تا ترکنازی، جواهر فروش مشهور و معروف احمد شاه مسعود است. او چارنعلی سیاسی را به تقلید از اسپ افیونی ناپلیون به گمان خودش آنقدر سیستماتیک میرود که برای اثبات شدن از طویله پاریس کوچکترین جای شک و شبهه باقی نمیگذارد. این قهرمان تراشه که حتی (ناپلیون ثانی) بودن را نیز افتخار میداند، هنوز نمی فهمد که کره اسپ های فرانسوی، مخصوصاً نسل ناپلیونی آن، اگر در یک هزار معرکه پیروز گردند، آخرین تاخت شان به سوی باخت "واترلو" ست... و آنگاه به زانو درآمدن اسپ مساوی به سجده در افتادن سوار است.

مسعود امروز که به یاد انجیزی ناتمام دیروزش، دست به جنراتور و دایمو هم میزند، این بار مقناطیس کرسی حاکمیت را چنان چارچ نموده است که رئیس جمهور را جذب میکند و صدراعظم را دفع، این یکی را بالا شدن نمیگذارد و آن یکی را نشستن. واضحاً که در پشت این همه پشم و پکول و پروفیسور بازی ها، چیزی به جز اندیشه نابود ساختن فرهنگ و فرزند این دیار از شش جهت نمیتواند وجود داشته باشد. هدف یکیست و تیرکش های گوناگون آنها می جنگند، میزدند، میکشند و میخندند و به نوبت پیروز میشوند... گهگاهی از سر شوق و تقنن با هم آشتی میکنند و باز میجنگند و

هر شب هر جانب درگیر با بانگ خود بلند اعلام میدارد که در نبرد برنده بوده است (بیچاره مردم! مردم فریاد میزنند که این یک و آن یک دروغ میگوید و آن دیگری شکست خورده است.) و با تاسف باید گفت که با اینگونه قضاوت و محاسبه، مردم اشتباه میکنند. خواهید پرسید مگر چگونه؟

جنگیدن جهادی ها حقیقت دارد، اما نکته اینجاست که در برابر چه کس و یا کسانی و آن هم به چه شیوه و چگونه؟ آری تصادفاً آنها خوب هم می جنگند، خوب می کشند و خوبتر از کشتن، می دزدند، چور و چپاول میکنند، آنان با پیشرفته ترین اسلحه مشترکاً در برابر مردم قرار دارند و بر روی مردم آتش می گشایند و مگر نه این است که بازنده جنگ در این میانه مردم است! و آنها امروز حقیقتاً برنده جنگ! این مردم است که با تفنگ کشته میشوند و یا پس از جنگ در فاصله دو انفجار به گونه دیگری میمیرند.

مردگان تاریخ از سنگر های پوشالی تر از گورستان شان، به دیار زندگان، هجوم، هجوم، اجل میفرستند! آنان زندگی را میکشند و خود در نیستی مرگ، زیسته میشوند. این هم به گفته کسی اگر همان شیطنت تاریخ نیست، چیست؟ باری نباید انصافاً با انداختن این مصیبت پایان سده حاضر، به جویها و دریا های کوچک دیار خودما خواب و آرامش آبی مرجان ها و ماهی ها را آلوده ساخت و آب ها را خندق نمود.

برای راه حل تهدابی، اینک بازوان برومند فرزندان ملتی به کار است که خطر کند، با همه نیرو این حجم کاهل و باطل را بردارد، تالیه او قیانوس آرام ببرد و از بالاترین جایگاه به پایین بیفکند، تا برود که به پائین آب ها و به انتهای خودش برسد...

و چنین بود اوضاع و شرایط کابل و سایر شهرهای افغانستان در دوران حاکمیت و "آمریت" پروفیسور صاحب و "آمرصاحب". آوارگان و دور افتادگان از آغوش وطن نه تنها نتوانستند که دوباره به وطن خویش برگردند بلکه هر روز به کاروان آوارگان افزوده گشت و داغ بیگناهان و عزیزان کشته شده در زیر پای جهادی ها به هزارها رسید. پروفیسور و "آمرصاحب" در سال اول حاکمیت شان از جنرال حمید گل پاکستانی دعوت نمودند تا ارتش و اردوی شان را سروسامان دهد. شراره های جنگ رقابت و تقسیم قدرت روی لاشه حکومت بازمانده روسی هر روز بالا میگرفت. عرب و عجم، ایرانی و پاکستانی جهت تقسیم کرسی ها به مزدوران و پاس داران منافع شان در افغانستان مدام در معامله و چانه زنی بودند. پروفیسور و "آمرصاحب" از مدار اسلام آباد به مدار مسکو، تهران، دهلی چرخش نمودند. "آمرصاحب" دوستی را که رسماً از سال ۱۹۸۲ با روس ها آغاز کرده بود با بازماندگان رژیم شکست خورده ادامه داد. او نقش مهمی در فرار دادن پرچمی ها و خادیسست های مشهور از کابل به اروپا، امریکا و... داشت. او آن قدر احساس "عطوفت" و "مهربانی" در قبال پرچمی ها داشت که جنایتکاران و خاینان نامبرده بدون اینکه به قاچاقیر مراجعه و خطر راه را قبول کنند، با امنیت تمام همراه با پول های غارت شده از طریق جمعیت و شورای نظار راهی اروپا و امریکا میشدند. این لطف را "آمرصاحب" قبلاً هم در مورد پرچمی ها داشت، چنانکه دوبار صدیق و ثریا برادر نجیب گاو و خانمش از طریق آمرصاحب به امریکا رفتند و برگشتند و باز دوباره از طریق او به امریکا رفتند.

در دوران حاکمیت پروفیسور، "آمرصاحب" در شهر کابل افواه و شایعاتی پخش میگردید که نجیب گاو اکثر اوقات را در پنجشیر سپری مینماید و ربانی، "آمرصاحب" از محضر و ملاقات با وی کسب فیض میکنند. فرانسپرس که در جانبداری از "آمرصاحب" شهرت جهانی دارد، در گزارشی از کابل به تاریخ ۲۲ می سال ۱۹۹۶ چنین نوشت: "نجیب الله ۴۹ ساله پشت دیوارهای بلند کانکریتی و تحت مراقبت پولیس سری مخوف خاد که در گذشته خودش ریاست آنرا به عهده داشت به سر میبرد. نجیب الله که یاور، یک وزیرش و اسحاق توخی را با خود دارد، فراوان میخواند، بطور منظم ورزش میکند. گاهی اوقات رهبران مجاهدین به ملاقات او رفته و به تحلیل هایش در باره وضع افغانستان که گویا از درخشانی و اعتبار بسیاری برخوردار است، گوش میدهند. آنانی که به ملاقات وی میروند شامل احمد شاه مسعود قهرمان جنگ ضد شوروی و مرد نیرومند نظامی رژیم برهان الدین ربانی در کابل میباشد."

هم چنان سردوکوف خبرنگار مجله مشهور و پرتیراژ لیتما که در مسکو به چاپ میرسد در مورد این راز با "آمرصاحب" به گفتگو و مصاحبه پرداخت و "آمرصاحب" با نهایت دلسوزی و تاسف در مورد سرنوشت نجیب گاو به خبرنگار مذکور چنین گفت:

"آری ما دشمن او بودیم. ولی هنگامیکه اوضاع و احوال تغییر کرد و قوای شوروی افغانستان را ترک گفت، مناسبات ما بهتر شد. پیش از اشغال کابل توسط طالبان نجیب الله در مقر نماینده گی ملل متحد مخفی شده بود. ما نمی خواستیم به او آسیبی برسد و من قبل از ترک کابل نفر خود را نزد او فرستادم و پیشنهاد کردم نزد من بیاید و اگر او نزد ما می آمد، پس

از آن هر جایی که دلش میخواست مثلاً نزد همسرش و نزدیکانش به هند برود، اما او دعوت ما را نپذیرفت. خبرنگار مجله لیتما با افشای این حقایق از طرف خود "آمرصاحب" حس کنجکاری اش بیشتر تحریک شده و فوراً می پرسد: "شاید نجیب الله دلیلی داشت که قبول نکند، مثلاً به شما اعتماد نکرد؟" آمرصاحب چنین پاسخ میدهد: "نخیر این طور نبوده، به موقع اش کمک کردیم... و این بار نیز به خاطر این پیشنهاد از من سپاسگذاری نمود. فقط از من یک تقاضا کرد که دو نفر محافظ به او بدهم. من آن دو محافظ را در اختیار نجیب گذاشتم."

هموطن عزیز! می بینی که در آن بالا ها چه گپ ها بود و چه گپ ها است. نه مسئله "کفر" و "اسلام" و نه هم مسئله قوم، زبان و نژاد و... که مردم را توسط آن سلاح ها به جان هم می اندازند... هموطن تو خود "حدیث مفصل بخوان از این مجمل". محافظین نجیب خاد دو نفر جمعیتی و محافظ و گارد "آمرصاحب" یک نفر روسی. خبرنگار مجله لیتما از "آمرصاحب" در مورد محافظ روسی او سوال میکند: "میگویند یک نفر روسی از جمله محافظان شماست، آیا او از کارمندان دستگاه استخباراتی ماست؟" و آمرصاحب چنین جواب میدهد: "نخیر، او از جمله اسیران جنگی است، با گذشت زمان آزاد شد و بعد امکان گشت و گذار در دره پنجشیر به او داده شد، به تدریج به ما نزدیک شد، اعتماد ما را جلب کرد، بعد او خودش خواهش کرد تا او را به عنوان محافظ خود بگیرم. قبلاً در این زمینه آموزش دیده بود، موافقت کردم." و احیاناً اگر خبرنگار از نجیب گاو در مورد محافظین جمعیتی اش سوال میکردند منطقی باید میگفت که محافظین جمعیتی را احمد شاه مسعود نفرستاده است، بلکه آنها توسط خادیسیت ها جذب و "کمونیست" روسی شده اند، اعتماد ما را کسب نمودند، ابتدا اجازه فعالیت در دستگاه کثیف خاد برایشان داده شد، در زمینه حفظ و مواظبت "رهبران" توسط برادر قوماندان مسعود آموزش دیده بودند، من هم موافقت نمودم و آن دو را به حیث محافظ خویش استخدام نمودم.

هفته نامه فریاد عاشورا، سخنگوی (پروفیسور - آمرصاحب) به تاریخ پنجشنبه شانزدهم اسد سال ۱۳۷۶ در مورد مناسبات "آمرصاحب" و نجیب گاو چنین نوشت: "روز قبل از حادثه وقتی برهان الدین ربانی رئیس جمهوری افغانستان متوجه پیشروی گروه طالبان از سروبی به سمت کابل شد با حضور در مقررماننده گی سازمان ملل در کابل با نجیب الله دیدار کرد و از وی خواست که همراه وی به تخراب برود. ... و چنگیز پهلوان در کتاب خویش (عصر مجاهدین و برآمدن طالبان) تنها به شرح و گزارش این رویداد شرم آور نمی پردازد، بلکه به توصیف و ستایش (پروفیسور - "آمرصاحب") پرداخته و آن عمل خایانه شان را دال بر "شجاعت" و "مردانگی" آن دو میدانند. نامبرده در کتاب خویش مینویسد: "تا زمان ورود طالبان به کابل او (نجیب) در ساختمان ملل متحد میزیست. ولی در واقع تحت حمایت و حفاظت حکومت مجاهدین بود. نجیب الله به اتفاق برادرش، یک دستیار و یک محافظ در ساختمان ملل متحد به مدت چهار سال در رفاه زندگی میکردند." در ادامه این گزارش چنگیز پهلوان به نقل از گاردین مینویسد: "درست حدود ساعت سه بعد از ظهر همین روز جنرال محمد فهیم وزیر امنیت حکومت مجاهدین به نجیب الله پیشنهاد کرده بود که همراه مجاهدین از برابر نیرو های مهاجم طالبان به سوی شمال غربی بگریزد. در تمام دوران حکومت مجاهدین مردم خواستار محاکمه نجیب و کسانی بودند که پای روسان را به افغانستان باز کرده بودند." بعد از نقل این خبر چنگیز پهلوان به نتیجه گیری زیر میرسد: "در چنین شرایط دشواری پرزیدنت ربانی و مسعود جوانمردی نشان داده نگذاشتند که نجیب کشته شود." چنگیز پهلوان^(۱) کاملاً درست میگوید، پروفیسور صاحب و "آمرصاحب" جوانمردی و احساس بشردوستی شان در همه اوضاع و شرایط شامل حال پرچمی ها و خادیسیت ها و زورمندان و قدرتمندان از هر رنگ و قماش بود. چنانکه در آخرین لحظات فرار از کابل، "آمرصاحب" جوانمردی اش را به جنایتکار مشهور و افسار گسیخته گلبدین در عمل ثابت کرد. او در هنگام فرار از کابل موتتری را نیز در اختیار گلبدین گذاشت تا هر چه سریعتر بدون صدمه و آسیب از کابل فرار کند.

(پروفیسور - "آمرصاحب") نه تنها از مصاحبت و رهنمود های "رفیقانه" شخص نجیب خاد مستفید و بهره مند میشدند، بلکه ائتلاف اعلان ناشده شان در سطح کادر ها رهبران و جنرالان نظامی دمار از روزگار اهالی شهر کابل و ولایات تحت سلطه شان در آورده بود.

دراکثر شعبات ادارات دولتی آنانیکه دیروز آمرین و معلمین سیاسی بودند، در دوره حاکمیت (ربانی - مسعود) معلمین و اعضای پولیس مذهبی اداره امر بالمعروف و نهی عن المنکر شدند. در ولایات نیز وضع بدتر از شهر کابل بود. چنانچه در پروان فشار اداره امر بالمعروف و نهی عن المنکر به جایی رسید که دوکانداران مغازه های خویش را بسته و دست به اعتصاب زدند و اعتراض شان توسط شورای نظار سرکوب گردید. به تاریخ دهم دلو سال ۱۳۷۴ تظاهرات اعتراضی مردم تالقان و کندوز علیه رژیم (پروفیسور - "آمرصاحب") به شدت سرکوب شد. قضیه از این قرار بود که به تاریخ ۹ دلو همان سال در تالقان و کندوز چندین دکان هم زمان توسط تفنگداران مستقر در آنجا چور گردید. فردای آن در دهم

دلو دوکانداران به طرف ولایت راهپیمایی می کنند. در جریان تظاهرات اهالی خشمگین شهر با آنان پیوسته و به ولایت حمله برده، شیشه ها و پنجره های ولایت را با سنگ و چوب شکسته، شعار های مرگ بر ربانی و مسعود را سر میدهند.

تظاهرات توسط جهادی ها به شدت سرکوب گردید. هم چنان در شهر کندوز در همان سال نیز دوکانداران و مردم عادی شهر به علت غارت دوکانهای شان و ستمگری قوماندانان در روز های عید رمضان دست به اعتصاب زدند و شکایت خویش را به والی کندوز اعلان کردند. والی در جواب گفته بود که "امنیت تان مربوط به خودتان است و به ما هیچ ربطی ندارد"، متعاقباً مردم به خشم آمده دست به تظاهرات زدند. به تاریخ ۵ حوت ۱۳۷۴ "آمرصاحب" جهت حل مسله به ولایت تخار می آید. طیاره وی در قریه کوهستانی خطایان تالقان فرود آمده و یک روز بعد با حواریونش به مرکز تخار می آید. زمانیکه او از موترش پائین میشود، یکی از جهادی ها نعره تکبیر میگوید و لیکن هیچکس او را همراهی نمی کند. "آمرصاحب" در بیانیه اش خطاب به مردم چنین میگوید: "ما پیروز میشویم زیرا کشورهای منطقه چون هند، چین و اروپا و حتی روسیه پشتیبانی خویش را از ما اعلام نموده اند. تمام نیروهای جهادی از جمله گلبدین همراه ما است. تنها دوستم و طالبان آنهم به تحریک پاکستان و امریکا مقابل ما ایستاده اند که به زودی سرنگون خواهند شد."

همچنان در ماه ثور همان سال تظاهرات بزرگی توسط متعلمین لیسه ننگرهار علیه رژیم (پروفیسور - "آمرصاحب") صورت گرفت که متعلمین خواستار تادیه معاش استادان و معلمین خویش بودند. جواب رئیس تعلیم و تربیه ولایت ننگرهار به شاگردان چنین بود: "این گونه حق خواستن ها کار کمونیست هاست. مجاهدین تا آن قدر چشم سفید نیستند که حق خویش را بخواهند..." مظاهره متعلمین با شعار های ضد قوماندان ها و رهبران جهادی به پایان رسید.

"آمرصاحب" در پهلوی پیشبرد جنگ های ویرانگر و تباہ کن چهار ساله در شهر کابل علیه حریفان و گاه متحدین اش کارهای سیاسی نیز جهت مشروعیت رژیم اش به انجام رسانید. تاسیس اداره امر بالمعروف و نهی المنکر و ایجاد شورای اهل حل و عقد، که هر دو نهاد و تاسیس را از فرهنگ اعراب بادیه نشین قرون وسطی انتخاب و برگزیده بود - سلاح مبارزاتی سیاسی و فکری اش را تشکیل میداد. اداره امر بالمعروف یا پولیس مذهبی رژیم "آمرصاحب" دو وظیفه را در شهر های تحت سلطه وی انجام میدادند، نخست تفتیش عقاید مردم، اداره و کنترل طرز لباس پوشیدن زنان و مردان، اندازه گیری عرض و طول ریش و حتی نظارت بر طریق ادرار کردن و... ، وظیفه دوم این اداره جمع آوری دوکانداران، مامورین و عابریں در اثنای نماز به مساجد و هم چنان اعضای این اداره که جانشین شعبات سیاسی رژیم پرچمی شده بودند یاد دادن نماز و مسایل دینی را در ادارات دولتی به عهده داشتند.

شورای اهل حل و عقد که حتی تلفظ و آهنگ آن برای مردم، تاریخ و فرهنگ آنان کاملاً نامانوس و بیگانه بود و یگانه معیار شرکت در آن ملا بودن و سابقه جهادی داشتن را در بر میگرفت طرز تفکر "آمرصاحب" را در مورد انتخابات بیان میکرد. شورای اهل حل و عقد با شرکت سه تن از رهبران برجسته بر رژیم پروفیسور - امر مھر تائید شرعی زد. ولی پایه های رژیم همچنان و هر لحظه در شرف فروریختن بود زیرا تائید مردم و تاریخ را نداشت. "آمرصاحب" در امتداد تلاش هایش همچنان جلساتی در هرات و جلال آباد دایر نمود تا مگر بتواند برای مدتی به دوام عمر حاکمیت اش بیافزاید. ولی هیچ حربه نه جنگ و کشتار و نه هم فتوا های شرعی و حيله و نیرنگ های جهادی مانع سقوط اش نشد. با ظهور پدیده طالبان از جنوب، نخستین عکس العمل شادمانی از جانب رژیم (ربانی - مسعود) نمایان شد و آنها حرکت طالبان را گاهی مثبت در راه اعتلای انقلاب اسلامی خواندند. چنگیز پهلوان مینویسد: "دولت ربانی در آغاز به طالبان روی خوش نشان داد." آری روی خوش نشان دادن رژیم (ربانی - "آمرصاحب") پایه ها و انگیزه های محیلانه و شیطانی داشت. آمرصاحب با این خیال خام و محاسبه غلط که شاید حرکت طالبان احزاب اسلامی رقیب وی را از میان برداشته و در نهایت به تحکیم پایه های حاکمیت وی و یا احتمالاً به دولت اسلامی (طالب - مسعود) خواهد انجامید، به استقبال طالبان شتافت. ولی غافل از اینکه آمرصاحب بزرگ و آمر آمران از آنسوی اقیانوسها فرمان و حکم سرنگونی رژیم اش را در قصر سفید امضاء نموده و اسم اش را در لیست منتظرین بار دوم کاندیدای حاکمیت داخل نموده است.

با پیدا شدن سر و کله لشکر ایله جاری طالبان از سمت سروبی "آمرصاحب" با تمام آرگاه و بارگاه و جنگاورانش چون حبابی از شهر کابل ناپدید شدند. "آمرصاحب" که به قول هواداران داخلی و حمایتگران بین المللی اش "قهرمان" ضد جنگ روسی بود و به تنهایی ارتش سرخ را هفت بار شکست داده بود چگونه شد که در مقابل لشکر ایله جاری طالبان پا به فرار نهاد. وی که به قول خودش به خاطر "دفاع" از شهریان کابل، شهر را به ویرانه و نزدیک به بیست هزار از شهریان کابل را به کشتارگاه فرستاده بود چرا به "دفاع" دروغینش ادامه نداد و شکست را پذیرفت.

درس تاریخی که میتوان از شکست و فرار وی آموخت، این است که آن همه سروصدا و تبلیغات دروغین که وی را "قهرمان" ضد روسی معرفی مینمود، دروغی بزرگی بیش نبود. قهرمانان واقعی، مردم پابرهنه و شهیدان گمنامی بودند که با خون خویش لکه ننگ اسارت ملی را از دامن پاک میهن شستند. "آمرصاحب" چون پشتیبانی مردم را با خود نداشت، شکستش امر حتمی و ناگزیر بود. وی در اثنای فرار از کابل اهالی آنرا فراموش نمود. تنها دو کسی که به یادش بود و میخواست آنها را با خود ببرد و نجات بدهد. خادیسست نامدار نجیب گاو و جنایتکار مشهور و افسار گسیخته گلبدین بود که هر دو پشتون تبار بودند و معلوم هم نشد که زبان گرایان و قوم بازان دو آتشه این حرکت "آمرصاحب" شان را چه تفسیر کردند. برای تفسیر و یافتن معنی این حرکت "آمرصاحب" باید به قاموس و فرهنگ اخوانی ها مراجعه نمود تا جواب دلخواه و قانع کننده خویش را دریافت نمود.

"آمرصاحب" با فرار خویش به طرف شمال، نیت و مقصد "دفاع از شهر کابل" را با دعوت نجیب و گلبدین به همراهی خویش، به مردم داغدار کابل آشکار ساخت. او بعد از چشیدن طمع حاکمیت به مدت چهار سال دوباره جهادش به شکست انجامید و حدود "آمریت اش" بلاخره به تالقان و بدخشان محدود شد.

(پروفسور - آمرصاحب) پایتخت خویش را تالقان اعلان نمودند. اهالی تالقان در حالیکه با فقر روز افزون دست به گریبان بودند، (ربانی - مسعود) در مقر پادشاهی کوچک شان از همه امکانات بهره ور بودند و مبالغه گزاف دالر^(۳) صرف مسافرت ها و خرید سلاح در اروپا میگردید.

چنگیز پهلوان مینویسد: "در تالقان، مقر ریاست جمهوری برقیش با موتور است. اسباب ماهواره فراهم است. چند برنامه را میتوان گرفت. ماشاء الله برنامه های هندی فراوان است. (سانتا باربارا) هم که جاه است." خرقة پوشان کشور ما که با دار و تازیانه بر سر هر چهار راه آزادی و اندیشه و ارزش های انسانی را می کشند، در خانه های شان در دورافتاده ترین نقاط کشور که مردم از ابتدایی ترین وسایل زندگی و حداقل بخور و نمیر محروم اند، به قول چنگیز پهلوان (اسباب ماهواره) دارند و مصروف دیدن فیلم های هندی و (سانتا باربارا) اند.

"آمرصاحب" در نوبت سوم جهادش عبا و قباوی اسلامی را که در میان مردم خریداری نداشت کنار گذاشت و ماسک "دیموکراسی خواهی" و "ملی گرایی" بر چهره و تن کرد. مردم با وجودیکه از استبداد، شلاق و تازیانه طالبان به ستوه آمده بودند، هرگز گرایش و تمایلی به "آمرصاحب" نشان ندادند. "آمرصاحب" با دوستم، گلبدین، سیاف و اکبری وفلانی دوباره پیمان بست و جبهه متحد اسلامی را اعلام نمود. "آمرصاحب" اینبار تیکه دار منافع روسیه، ایران و هند در افغانستان گردید و پول های گزاف و سلاح از منابع مذکور برایش سرازیر گردید.^(۴) "آمرصاحب" تباهی و بربادی افغانستان را نتیجه مداخله پاکستان میدانست. عین استدلال ایکه رژیم پرچی ها آن را تشخوار می نمودند. "آمر صاحب" شعار های ضد پاکستان میداد درحالیکه هنوز دمش و طرز تفکرش در آنجا بسته بود.

مطبوعات غرب به خصوص اروپا بازهم در این مرحله از "آمرصاحب" قهرمان ضد طالب تراشیدند و با یک تفاوت از "قهرمان سازی" های قبلی شان و آن اینکه اینبار از او چهره مدرن و به قول خود اروپائی ها "متمدن" ساخته و به خورد مردم دادند. در پرده های تلویزیون چهره ها و تصاویری از "آمرصاحب" به نمایش گذاشته شد که گویا وی "متمدن" است، مثلاً فوتبال را دوست دارد و خود نیز فوتبال بازی میکند. "آمرصاحب" کتاب خوان است و در مقابل کمره تلویزیون به ملا صاحب ها شعر حافظ میخواند و آنرا تفسیر میکند. "آمرصاحب" تنها تیرانداز ماهر نیست، بلکه شوق دارد تا در آینده دیپلمات ماهر هم باشد. او همانطوریکه در نبرد (افغان - روس) تنها "مرد میدان" بود و یک شبه روسها را از افغانستان خارج نمود، اینبار نیز "مرد مردان" است و شوق دارد تا افغانستان را از به اصطلاح "حمله" پاکستانی ها و اشغال پاکستان نجات بخشد و از این قبیل گپ ها فراوان و هی داد زدند که مردم گوسفندوار به دنبال "منجی" تان راه بیفتند.

ولی مثلیکه مردم هر بار از شنیدن نام "آمرصاحب" و استقرار دوباره "رژیم مجاهدین" تبلرزه مرگ برتن ضعیف و ناتوان شان جاری میشد و دندان بر جگر درد و سوزش شلاق و تازیانه طالبان را تحمل می نمودند و به فرمان غرب به دنبال "آمرصاحب" نمی رفتند. مردم به تجارب و به ضرب المثل خویش "شنیدن کی بود مانند دیدن" که از اعماق تجارب تلخ خودشان برخاسته بود، باور داشتند تا به تبلیغات اجنبیان.

در سومین و آخرین دوره جهاد "آمرصاحب"، چنگیز پهلوان کارگزار رژیم اسلامی ایران در افغانستان، در سمت دهی و تئوین خطوط فکری نقش فعال برجسته ای بازی نمود. چنگیز پهلوان هفته ها و ماه ها در کنار (پروفسور - امر صاحب) باقی ماند و در دلداری، غمخواری و خط دهی آنها با استفاده از تجارب انقلاب اسلامی ایران بذل مساعی نمود.

چنگیز پهلوان یک تن از هیزم آوران آتش جنگ های تباہ کن دههٔ اخیر بوده است. او با استفاده از "ذخایر سرشار نفتی ایران" با دست باز بر شراره های آتش قوماندان جنگی، تنظیم جنگی و قوم جگی احزاب اسلامی بنزین ریخته است. نقش وی در مداخله و در فروزان نگهداشتن جنگ اگر بیشتر از نقش نصیرالله بابر، حمید گل، مولانا فضل الرحمن، نواز شریف، عبدالله اعظم ها و مشرف ها و ... نبوده باشد به هیچوجه کمتر نیز نمیباشد. او که به قول خودش از "دیدگاه حوزه تمدنی" به قضایای افغانستان علاقه دارد، قریه به قریه، ولایت به ولایت مانند مشاوران روسی عصر پرچی ها، خلقی ها، پروفیسور و (آمرش) را در طرح "تاکتیک و استراتژی" (بخوانید در طرح توطئه، نیرنگ، دروغ و شارلاتانی) پیروزی جنگسالاران، قوماندانان و جهاد شکست خورده و ناکام شان را رهبری نموده است. نامبرده در صفحه ۴۱۴ کتاب اش چنین می نویسد:

"از این گذشته صحبت ما (البته با مسعود، نگارنده) به معنا و مفهوم جنبش اسلامی افغانستان در این مرحله کشید. من چنانکه پیشتر نیز نوشته ام، به این نکته تاکید گذاشتم که جهاد افغانستان وارد مرحله ملی شده است. مرحله ملی را نباید به معنای نفی خصلت اسلامی جنبش دانست. ولی دو خصیصه مهم دارد. نخست آن که مردم افغانستان برای نخستین بار در تاریخ دست به تجربه ای سراسری و مشترک زده اند که اهمیتی خاص دارد. دوره جهاد و دوره کنونی، افغانستان را به آستانه عصر کشور، ملت کشانده است. خصیصه دیگر این مرحله اینست که اسلام به معنایی که در عصر جهاد به کار میرفت نمی تواند پاسخگوی این مرحله از جنبش باشد. به همین علت باید سند تازه فراهم آورد که اسباب بسیج و اتحاد تازه را فراهم بیاورد. طالبان امروز با اسلام به میدان آمده اند و از اینرو اگر جنبش جهادی نتواند خط فاصل اسلام خود را با این اسلام واپس مانده و ساختگی روشن کند، با بحران های بنیادی مواجه خواهد گشت. در این دیدار نکته های دیگری نیز مطرح شد که می گذارم برای فرصتی دیگر. پیش از آن که احمد شاه مسعود برود بار دیگر از او اجازه خواستم که در اولین فرصت به تالقان برگردم تا از آنجا بعد از دیدار با استاد ربانی بروم به ملاقات اسماعیل خان و ژنرال دوستم".

"امرساحب" بعد از این ملاقات و مشوره های پیهم نماینده رژیم آخوند های ایرانی جهت فریب مردم "سند تازه اش" را ارائه میکند. وی در این سند حرف از "مقاومت ملی" و "دیموکراسی" و "نقش روشنفکران" میزند ولی از پس این حرف های دروغین و عاریتی همیشه در عملکرد هایش چهره ضد ملی، فروخته شده، بنیادگرا و اخوانی اش نمایان میگردد. چنگیز پهلوان با افکار منحط و ضد علمی اش بیهوده جهت رفع بحران تنظیم ربانی- مسعود و سایر دار و دسته های جهادی آتمکش تلاش مینماید و نسخه درمان مینویسد. بحران تنظیم ها ناشی از سرشت و ماهیت ارتجاعی و توطئه گرانه آنهاست. تنظیم ها در ضدیت و تقابل با تاریخ و در ضدیت با ارزش های انسانی و هویت فرهنگی و تاریخی افغانستان به ستیز برخاسته اند. این بحران مزمن تا تلاشی کامل این تنظیم ها همراه آن هاست. "امرساحب" که مقصد و مرادش از "ملی بودن" بردن و دور افکندن زنجیر وابستگی پاکستان و حلقه وابستگی و مزدور منشی آخوند های ایرانی و نوبدولت رسیدگان روسیه را پذیرفتن بود، قدم به قدم به فرمایشات و دستور های نماینده رژیم آخوند های ایرانی گردن نهاد تا جائیکه بالاخره چنگیز پهلوان بیشرمانه مداخله و مقاصد تنگین رژیم آخوند های ایرانی را در رابطه با افغانستان اعلان نمود.

نامبرده در کتابش "عصر مجاهدین و برآمدن طالبان" مرز های پر رویی و وقاحت را دریده چنین می نویسد: "در جریان افغانستان تا حال فقط امتیاز داده ایم. باید بر اساس توانایی های خود بتوانیم امتیازاتی هم بگیریم." وی بالاخره به مردم ستمکشیده افغانستان توصیه مینماید که: در تاریخ دو صد ساله افغانستان، مردم این کشور رئیس جمهوری مانند برهان الدین ربانی نداشته اند. مردم افغانستان باید قدر و منزلت ربانی را بدانند.

آقای چنگیز پهلوان! ما افغان ها خطاب به تو و سایر همفکران ایرانی ات و به مزدوران حلقه به گوش افغانی ات می گوئیم که: رژیم دکتاتوری آخوندهای ایرانی لکه ننگی در تاریخ نمی دانم چند هزار ساله ایران بوده است. لطفاً نخست این لکه ننگ را از تاریخ ایران و تاریخ منطقه پاک نمایند که بوی تعفن آن جهادی های افغانستان را به بد مستی واداشته است و بعد بیائید و به ما افغانها توصیه بفرمایید که کدام یک از جنگ سالاران و جهل سالاران دههٔ اخیر بهتر از دیگرش بوده است تا "قدر و منزلت" آنرا پاس داریم.

... و "امرساحب" با داشتن چنین مشاوران "زبده" ایرانی، روسی و عربی و سرازیر شدن پول و سلاح به خزانه جمعیت و شورای نظارش قدم به قدم به پرتگاه نیستی نزدیک شد. دیگر نه جهاد و نه هم ترفند های "ملی" بازی و قوم بازی اش کوچک ترین خریداری در بین مردم نداشت. تا اینکه به تاریخ نهم سپتمبر ۲۰۰۱ توسط برادران مجاهد عربی

AFGHAN GERMAN ONLINE

<http://www.afghan-german.de>

<http://www.afghan-german.com>

اش نزد تره کی، امین، کارمل و مزاری فرستاده شد و قوماندۀ جهاد ناتمامش به جنرال فهیم که زمانی هم افتخار عضویت حوزه دهم "خاد" را داشت سپرده شد.
